



ما کمونیست‌ها

مقاله در صفحه ۲

جنگ آمریکا-اسرائیل با ایران و تأثیر داخلی آن

هدف جنگ‌های امپریالیستی نابودی ساختاری نیست. هدف اولیه این جنگ‌ها سرسپرده کردن رژیم مورد حمله است. اگر رسیدن به این هدف ممکن نشد، تعویض مهره و در صورت عدم موفقیت، تلاش برای

ادامه در صفحه ۵

جنگ آمریکا - اسرائیل با ایران و تأثیر بین‌المللی آن

آمریکا یک ابر قدرت جهانی و اسرائیل عامل سیاسی - نظامی آن در خاور میانه است. ایران کشوری ست بزرگ در خاورمیانه با منابع غنی نفتی و در کنار تنگه هرمز. لذا از موقعیت استراتژیک

ادامه در صفحه ۳

نشست جهانی انرژی هسته‌ای ۲۰۲۶ پاریس

بازآرایی سلطه در نظام سرمایه‌داری جهانی

ادامه در صفحه ۷

تروتسکیسم ضد انقلاب در حفا - ۴

مؤلف: جی. آلچین
مترجم: آمانور نویدی

قبل از آن که تُندر آخرین نبردهای جنگ داخلی خاموش شود، تروتسکی نسبت به سیاست لنین در رابطه با وظایف اتحادیه‌های کارگری موضعی باز،

ادامه در صفحه ۱۰

مردم غزه و توطئه صلح ترامپ

از آغاز جنگ در اکتبر ۲۰۲۳ و تهاجم اسرائیل به سرزمین غزه تا ژانویه ۲۰۲۶ بیش از ۷۲۱۳۵ فلسطینی توسط ارتش اسرائیل قتل عام شده‌اند. قتل و کشتار مردم غزه با سلاح آتشین خیلی سریع می‌تواند توجه مردم جهان را به خود و علیه خود جلب کند ولی کشتار مردم با ایجاد

ادامه در صفحه ۸

تمام پویه انسان به سوی آزادی‌ست

چنان که ابر گره خورده با گریستنش
چنان که گل، همه عمرش مسخر شادی است
چنان که هستی آتش اسیر سوختن است
تمام پویه ی انسان به سوی آزادی است

شهر خاموش من! آن روح بهارانت کو؟ تمام شعر در صفحه ۱۱

فاشیسم و فاشیسم مدرن

برگرفته از «پرچم سرخ» - نشریه MLPD - ۲۰۲۶ شماره ۴
در ژانویه ۲۰۲۴، بزرگترین جنبش اعتراضی ضد فاشیستی دوران پس از جنگ در آلمان آغاز شد. این جنبش علیه حزب AfD (آلترناتیو برای آلمان) و پیوندهای آن با دیگر نیروهای فاشیستی و فوق‌ترجاعی سمتگیری شده بود. در این مورد روشنگری ضد فاشیستی

ادامه در صفحه ۹

ما کمونیست‌ها

اکنون مردم ایران در زیر بمباران جنایتکاران و آدمکشان اسرائیلی و آمریکائی و سرکوب‌های خونین و اعدام‌های روزانه توسط رژیم فاشیستی حاکم بر کشور، تحت شرایط دردناک و غیر قابل توصیفی روزگار می‌گذرانند.

این شرایط سنگ محکیست بر رفتار طبقات، احزاب سیاسی و گروه‌های اجتماعی. اگر سلطنت‌طلبان با شعارهای توخالی و رفتارهای ناهنجار و تبلیغ تسلیم در برابر فاسدترین نیروهای بین‌المللی توانستند عده‌ای از عقب مانده‌ترین توده‌ها را دور خود جمع کنند، در شرایط پر آشوب و تنش کنونی با شتابی باورنکردنی پایه‌های خود را از دست می‌دهند و این پایه‌ها با سرعت قطب بندی می‌شوند و به ترقی و درخواست‌های محقانه دمکراتیک می‌پیوندند.

این سنگ محک، ما کمونیست‌ها را نیز به آزمایش کشیده است. شرایط فعلی، بی عملی تاریخی ما کمونیست‌ها را بر ملا ساخته و اعتماد بخش وسیعی از توده‌های مردم را نسبت به رهبران این جنبش فرو ریخته است. این امری محقانه است. این فرمان تاریخ است. سال‌ها وقت گذرانی، سال‌ها به خود اندیشیدن، سال‌ها تفرقه را با بهانه شرایط ایجاد حزب آماده نیست، سال‌ها بجای حرکت جهت وحدت این جنبش، رقابت و خودپرستی را پیشه کردن، در خور چنین فرمانی از تاریخ است.

در طول حاکمیت ۴۷ ساله رژیم خونخوار جمهوری اسلامی در ایران، به کرات چنین شرایطی ولی نه با شدت و حدت کنونی به وجود آمده و از دست رفته است. این بار نیز همان خواهد شد.

این که ما کمونیست‌ها قادر نیستیم مهر خود را بر وقایع بگویم اساساً علل داخلی دارد. علت خارجی یعنی سرکوب و ریزش فرهنگ و شیوه تفکر بورژوازی از بالا در جنبش کارگری و کمونیستی شرط تحول است. اساس تحول تضادهای درونی جنبش کمونیستی است.

در شرایط جنگ خارجی و سرکوب فاشیستی داخلی چه باید کرد؟ بر چه

زمینه‌ای باید متمرکز شد؟ حلقه اساسی برای تغییر کیفی در اوضاع به نفع انقلاب کجاست؟ این را همه مردم عادی می‌دانند ولی فقط کمونیست‌ها آگاهانه آن را از یاد می‌برند.

آن حلقه اساسی که تحول مثبت آن تغییر کیفی در مجموعه اوضاع داخلی و منطقه‌ای به وجود می‌آورد و باید تمام تمرکز جنبش کمونیستی بر آن باشد، یک وظیفه دو وجهیست: کارگری شدن جنبش کمونیستی و ایجاد حزب کمونیست راستین و سراسری ایران.

تقریباً همه ما شرایطی را که جنبش کمونیستی در درون آن سیر می‌کند، می‌دانیم. ناروشنی و جدل بر سر درک تضادهای داخلی یعنی اساس تحول در این جنبش است.

حوادث چند سال اخیر در ایران و به ویژه تهاجم نظامی اخیر آمریکا-اسرائیل به ایران، بیش از پیش ضرورت حضور حزب کمونیست راستین و سراسری ایران را برای بردن آلترناتیو سوسیالیسم در بین مردم، متحد و مسلح کردنشان علیه فاشیسم داخلی و تهاجم خارجی آشکار ساخته است. حتی مردم عادی از ضرورت وجود یک رهبر که همه را به دور خود متحد کند، صحبت می‌کنند. برخی که سلطنت طلب نیز نیستند می‌گفتند رضا پهلوی حداقل یک رهبر است که می‌تواند مردم را متحد کند. این نشان می‌دهد که مردم منتظر آن نیروی رهبری کننده‌ای هستند که اکثریت جامعه را در رسیدن به آزادی، رفاه و صلح و جامعه‌ای خالی از استثمار متحد و هدایت نماید. ولی ما کمونیست‌های اتو کشیده و فرار طلب از این وظیفه عاجل فرار می‌کنیم.

جنبش کمونیستی ایران دارای چند هزار عضو فعال است که بخشی از آن‌ها در سازمان‌ها و گروه‌های کمونیستی متشکل‌اند. کمونیست‌های کنونی ایران نه تنها دارای تجربه ۱۲۰ ساله جنبش کمونیستی در داخل کشور، بلکه دارای تجربه برآمدن و فرونشست جنبش کمونیستی بین‌المللی نیز هستند. این جنبش در زمان‌های بسیار دور به صورت حزب کمونیست ایران متشکل شد، به صورت حزب توده سوسیال - دمکرات فروکش

نمود و اکنون به صورت صدها حزب، سازمان، گروه و افراد غیر متشکل، در پراکندگی به سر می‌برد. چرا؟

گفته میشود که این جنبش، خارج کشوریست. آدم‌های آن پیر و فرسوده شده‌اند. این جنبش به درد نمی‌خورد.

این یک موضع طبقاتی است و به خرده بورژوازی مرفه تعلق دارد. این افراد درک نمی‌کنند که تجربه نهفته در این کمونیست‌های پیر دارای چه ارزش تاریخیست. بدون این تجربیات جنبش کمونیستی بیش از این که هست فرو خواهد نشست.

این درست است که کادرها و رهبران این جنبش کهنسال هستند و حتی اگر شرایط بازگشت به ایران فراهم شود، بسیاری از آن‌ها به ایران بر نمی‌گردند. این یک نکته منفیست. ولی نکته مثبت این است که بسیاری از اعضای این سازمان‌ها در شرایطی که بتوانند بازگردند، باز می‌گردند. دیگر این که، این نگرش منفی، تغییرات در درون جنبش کمونیستی خارج از کشور را در طول ۴۷ سال گذشته نمی‌بینند. در طول این سال‌ها بسیاری از سازمان‌های کمونیستی تلاش کرده‌اند در ایران و در بین طبقه کارگر نفوذ کنند. بسیاری از آن‌ها موفقیت‌های نسبی به دست آورده‌اند. برخی واقعا در درون بخش‌هایی از طبقه کارگر نفوذ نسبی دارند، برخی مماس با این طبقه‌اند و برخی در جنبش دانشجویی نفوذ کرده و برخی دیگر در تلاش راهیابی هستند.

در نتیجه جنبش کمونیستی کنونی در خارج از کشور، آن جنبش کمونیستی خارج از کشور سال‌های ۱۳۶۰ نیست. تغییر کیفی کرده است.

در این صورت نمی‌توان یک دست جنبش کمونیستی خارج از کشور را نفی کرد. این جنبش اکنون دارای نکات مثبت ارزنده و نکات منفی قابل ملاحظه‌ایست.

امروزه مشکل جنبش کمونیستی، سن اعضا و کادرهای این جنبش و خارج کشوری بودن بخشی از آن نیست. مشکل، مشکل ایدئولوژیک و سیاست است. مشکل در شیوه تفکر حاکم بر جنبش کمونیستیست. این ایدئولوژی و شیوه تفکر باعث می‌شود که اعضای جنبش کمونیستی به ویژه

کادرهای خارج از کشور آن، در غم نبود حزب کمونیست راستین و سراسری ایران اشک بریزند ولی بجای اتخاذ یک برنامه عمل و ایجاد وحدت اراده برای حرکت به سمت کارگری شدن جنبش کمونیستی و ایجاد گام به گام حزب کمونیست راستین و سراسری ایران، برنامه‌های پر آب و تاب برای "همکاری‌های لحظه‌ای و طولانی" ارائه می‌دهند. این‌ها بجای وحدت، پراکندگی را باعث می‌گردند.

مشخص برخورد کنیم. در جنبش کمونیستی ایران چند حزب و سازمان قدیمی و با تجربه وجود دارد؛ حزب کمونیست ایران، حزب رنجبران ایران، سازمان فدائیان (اقلیت)، حزب کمونیست ایران (م.ل.ا.) حزب کمونیست کارگری ایران حکمتیست و... به جرأت می‌توان گفت که این سازمان‌ها لحظه‌ای سکون را تجربه نکرده‌اند، لحظه‌ای آرام نگرفته‌اند. هر کدام از این سازمان‌ها روی خط مشی سیاسی خود سعی کرده‌اند در خدمت طبقه کارگر گام‌هایی را بردارند.

نتیجه این فعالیت‌ها چیست؟ حتی نشانی از شکل‌گیری حزب کمونیست راستین و سراسری ایران را نمی‌بینیم. حتی آگاهی مردم از آلترناتیو سوسیالیسم نسبت به سی سال پیش چندان تغییری نکرده است. هنوز نمی‌توانیم بگوئیم که جنبش کمونیستی ایران کارگری شده است. این جنبش به لحاظ منشأ طبقاتی همچنان بر پایه‌های خرده بورژوازی میانه استوار است.

چرا چنین است. چرا فعالیت شبانه روزی صدها کمونیست متشکل حتی یکی از موارد فوق را برآورده نکرده است؟

صرف انرژی مثل پول می‌ماند. اگر در دست من نیست حتما در دست دیگریست. اگر پرولتاریا نتوانسته است از این همه تلاش و کوشش هزاران کمونیست، سازمان رهبری کننده خود را بدست آورد، طبقه و یا اقلیت دیگری از این فعالیت‌ها چیزهایی را به دست آورده‌اند. انرژی صرف شده کمونیست‌ها در این دوران طولانی نه در خدمت برآوردن نیاز مبرم پرولتاریا بلکه در خدمت برآوردن نیاز خرده بورژوازی در جنبش کارگری بوده است: پراکندگی جنبش کمونیستی و محرومیت طبقه کارگر از حزب کمونیست‌اش.

آیا بهتر نیست که فعالیت‌ها را در جهتی سمت دهیم که به ضروری‌ترین نیاز پرولتاریا جواب مثبت دهد؟ آیا بهتر نیست از درون سازمان و لاک خود بیرون آئیم و راه وحدت (نه اتحاد) را در پیش گیریم؟ آیا ضروری نیست حول یک برنامه مشترک جهت کارگری شدن و ایجاد حزب کمونیست، وحدت اراده به وجود آوریم و در این راستا حرکت کنیم؟

پیشنهاد ما این است که سازمان‌ها و گروه‌ها و فعالین جنبش کمونیستی که دارای مواضع زیرند اولین نشست حضوری را برای تدوین برنامه مشترک و استفاده از امکانات همه سازمان‌ها جهت کارگری شدن و ایجاد گام به گام حزب کمونیست ایران برگزار نمایند.

ما از نشریه کمون ۳۴ تا کنون روی معیارهایی که برای شرکت کنندگان در چنین اجلاسی (کنفرانس) ضروریست تکیه کرده‌ایم:

الف: در درون طبقه کارگر حضور داشته باشند، (این حضور نسبیست)

ب: به ضرورت وحدت جنبش کمونیستی و ایجاد حزب کمونیست راستین پرولتاریا باور داشته باشند.

پ: به انقلاب قهر آمیز توده‌ای به رهبری پرولتاریا علیه دولت سرمایه‌داری ایران معتقد باشند،

ت: به ایجاد جامعه سوسیالیستی بلافاصله بعد از سرنگونی رژیم سرمایه‌داری ایران معتقد باشند.

ث: و بر فراری دیکتاتوری پرولتاریا را برای ساختمان سوسیالیسم قبول داشته باشند.

این‌ها معیارهای پایه‌ای هستند که اکثر سازمان‌های کمونیستی ایران بر آن باور دارند. برای آغاز چنین حرکتی دو عامل ضرورت حیاتی دارد: ۱- ایدئولوژی پرولتاری. یعنی حرکت از منافع والای طبقه کارگر و نه از منافع حقیر سازمان خود. ۲- اراده برای برداشتن چنین گامی. اراده گرائی همیشه به ضرر جنبش‌های اجتماعی و به نفع حاکمین تمام می‌شود. ولی اراده برای برداشتن گام‌های ضروری و انجام وظائف خطیری که انجام و پیش برد آن‌ها حیاتی و ممکن است، یک فاکتور تاریخی مثبت است. بدون چنین اراده‌ای، برداشتن

حتی یک گام تاریخی ممکن نیست. کلیه نیروهای جنبش کمونیستی می‌بایست سه مسأله اساسی را به جنبش عمومی مردم جواب گویند:

۱- آیا به ضرورت ایجاد حزب کمونیست راستین و سراسری ایران معتقد و پایبندند؟

۲- روش و حرکت گام به گام خود در این سمت را چگونه می‌بینند

۳- نقش خود را در این سمت در کل جنبش کمونیستی چگونه ارزیابی می‌کنند.

نظم کمونیستی و همه مردم ایران منتظر جواب احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های درون جنبش کمونیستی هستیم!

جنگ آمریکا و اسرائیل با ایران و تأثیر بین‌المللی آن

موقعیت استراتژیک خاصی برخوردار است.

در نظر گرفتن فقط آمریکا - اسرائیل و ایران در این جنگ، ما را به درک اهداف این سه قدرت بین‌المللی و منطقه‌ای نمی‌رساند. هدف این جنگ وقتی نمایان می‌شود که ما بزرگترین تضاد در کمپ نیروهای امپریالیستی را در نظر بگیریم. بزرگترین تضاد که روند کنونی جهان را



تعیین می‌کند، تضاد امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم چین است. آمریکا در حال افول و چین در حال صعود و تبدیل شدن به بزرگترین قدرت جهانی است.

از این منظر، امپریالیسم آمریکا تمایل چندانی به تعویض رژیم در ایران ندارد. رژیم ایران با ایجاد آشوب و هراس در منطقه، باعث می‌شود که آمریکا بتواند در هر سال میلیاردها دلار بیشتر اسلحه به کشورهای خاورمیانه‌ای بفروشد.

آمریکا و اسرائیل یک هدف دو وجهی را دنبال می‌کنند:

هدف آمریکا در تقابل با رژیم ایران اساساً

جهت گوشمالی آن و تبدیلیش به اهرم خود در تقابل با امپریالیسم چین است. در صورت عدم موفقیت در این امر سعی می‌کند با تخریب زیرساخت‌های ایران رژیم را برای سرنگونی توسط مردم به رهبری یک گروه وابسته به خود آماده سازد. هدف اسرائیل نیز تضعیف رژیم ایران، تقویت آمریکا در تقابل با چین و حاکمیت بلامنازع خود در منطقه خاورمیانه است. با این هدف، آمریکا و اسرائیل به ایران تهاجم نظامی کرده‌اند.

حمله نظامی آمریکا - اسرائیل به ایران و ایران به اسرائیل و مراکز نظامی آمریکا در خاورمیانه که در ۹ اسفند ۱۴۰۴ آغاز شد با شدت و حدت تا ۱۸ آوریل ۲۰۲۶ ادامه داشت. در این تاریخ بین آمریکا و ایران آتش‌بس دو هفته‌ای توافق شد. ولی هر سه طرف با حدت کمتری جنگ را با موشک‌پرانی‌ها و تخریب و کشتار هنوز ادامه می‌دهند.

در این جنگ هزاران نفر در ایران و اسرائیل و کشورهای خاورمیانه جان خود را از دست داده‌اند و هزاران مسکن، تأسیسات علمی و اداری ویران گشته است. رژیم ایران تنگه هرمز را بسته و خروج نفت را از این منطقه تا اندازه‌ای متوقف کرده است. قطع صادرات نفت از تنگه هرمز اقتصاد بسیاری از کشورهای بزرگ و کوچک را با بحران شدید روبه‌رو کرده است.

کل مصرف روزانه نفت جهان قدری بیش از ۱۰۰ میلیون بشکه است. بیش از ۲۰ درصد از نفت خام و ۳۰ درصد نفت و فرآورده‌های آن باید از تنگه هرمز بگذرد، حدود یک پنجم مصرف جهانی.

زمانی که ایران اعلام کرد؛ اجازه نخواهد داد حتی یک لیتر نفت از تنگه هرمز بگذرد، ناوگان‌های آمریکایی بیش از ۹۰ کشتی مین‌گذار ایران در تنگه هرمز را مورد حمله قرار دادند. این درگیری دریایی و توقف صادرات نفت از تنگه هرمز، تولید نفت را در جهان به شدت کاهش داد. این امر باعث گران شدن شتابان نفت گردید. در اولین روزهای این درگیری قیمت هر بشکه نفت برنت به ۱۱۵ و حتی ۱۱۹ دلار نیز رسید. (اسپوتنیک) نفت آمریکا تا ۹۸ دلار افزایش یافت. کاهش تولید و گران

شدن نفت، بحران عمیقی را در ساختار سرمایه‌داری جهانی باعث می‌گردد. صنایع شهری و کشاورزی را با ورشکستگی رو به رو می‌سازد و سرمایه‌داران را از سودهای افسانه‌ای محروم می‌نماید. لذا آژانس بین‌المللی انرژی از اعضای خود خواست که ۴۰۰ میلیون بشکه از ذخائر نفتی خود را آزاد سازند تا جریان نفت در سطح بین‌المللی عادی گردد و قیمت‌ها ثابت بماند. ۳۲ کشور عضو آژانس، بخشی از ذخائر نفتی خود را آزاد کردند.

ترامپ نیز تحریم خرید نفت از روسیه را برای مدت ۳۰ روز لغو کرد تا کشورهای صنعتی از روسیه نفت خریداری کنند. این اقدام ترامپ نه فقط به خاطر جلوگیری از افزایش قیمت‌ها، بلکه بیشتر یک دلیل خصوصی داشت. «رویتز می‌نویسد این تصمیم نشان دهنده نگرانی کاخ سفید از افزایش قیمت نفت در آستانه انتخابات میان‌دوره‌ای نوامبر است؛ انتخاباتی که دونالد ترامپ و حزب جمهوری خواه امیدوارند در آن کنترل کنگره را حفظ کنند.» (ایران اینترنشنال)

به همین جهت در روزهای بعد قیمت نفت کاهش یافت. نفت برنت به ۹۰ و سپس ۸۳،۷۵ دلار و نفت آمریکا به ۷۷،۰۸ دلار در هر بشکه سقوط کرد. نیروهای نظامی دریایی ایران به سه کشتی نفتکش در تنگه هرمز حمله کردند و عبور کشتی‌ها در این تنگه را قطع نمودند (۱۴ مارس ۲۰۲۶).

لذا دولت آمریکا مصمم است کشتی‌های نفتکش را با اسکورت نظامی از تنگه هرمز بگذراند. با حمله اسرائیل به تأسیسات نفتی پارس جنوبی در ۲۷ اسفند ۱۴۰۴ و موشک باران رأس لفان در قطر توسط جمهوری اسلامی، قیمت نفت بالا رفت به طوری که «قیمت گاز اروپا اکنون بیش از دو برابر نرخ قبل از آغاز درگیری‌ها است.» (بی بی سی) و لذا در ۳ آوریل ۲۰۲۶ قیمت نفت تگزاس تا ۱۱۱،۵۴ دلار و قیمت نفت خام اوپک تا ۱۱۰،۶۳ دلار اوج گرفت.

افزایش بی سابقه قیمت نفت، آشوب عظیمی را در جهان ایجاد کرده است؛ صف‌های طولانی جلوی پمپ بنزین‌ها، رو آوردن وسائل نقلیه به مواد سوختی ارزانتر و بی

کیفیت‌تر و لذا تخریب شدید محیط زیست و افت تولیدات صنعتی ناشی از کمبود بنزین. در آمریکا قیمت میانگین بنزین از ۲،۹۲ دلار به ۳،۵ دلار برای هر گالن افزایش نشان می‌دهد. همچنین گازوئیل از ۳،۶۶ دلار به ۴،۷۸ دلار رسیده است.

گران شدن نفت باعث گران شدن تولیدات صنعتی و کشاورزی می‌گردد و همه چیز به طور انفجاری گران می‌شود. ما امروز این روند را به خوبی احساس می‌کنیم. گرانی و تورم ناشی از آن به صورت مکنده‌ای تمام امکانات مالی اکثریت مردم جهان به ویژه زحمتکش‌ها را می‌مکد، آن‌ها را فقیرتر، گرسنه‌تر، بی‌خانمان‌تر از گذشته در مقابل لوله‌های تفنگ آماده به شلیک اقلیتی قرار می‌دهد که از برکت تورم و گرانی به ثروت‌های افسانه‌ای می‌رسند. در واقع شکاف عمیق بین فقر و ثروت که به دره‌ای خونین تبدیل گشته است، عمیقتر و خونین‌تر می‌گردد.

بر این پایه، به جرأت می‌توان گفت که تظاهرات، اعتصابات و شورش‌های عظیم و حتی انقلابات ضد سرمایه‌داری در آینده‌ای نه چندان دور کل نظام سرمایه‌داری جهانی را خواهد لرزاند.

جنگ هزینه دارد: هزینه انسانی، ابزاری، ساختاری و اجتماعی.

هزینه انسانی در هر جنگی را بیشتر مردمان کشور در حال جنگ باید بپردازند. در تهاجم این دو کشور به ایران، فقط ۱۸ تن از سران رژیم به قتل رسیدند و بعضی مؤسسات دولتی و هسته‌ای نابود شدند ولی هزاران خانه مسکونی به ویرانه تبدیل شده، هزاران زن و مرد و کودک نیز تا کنون به قتل رسیده و ده‌ها هزار نفر بی‌خانمان گشته‌اند. هدف اصلی جنگ‌های ارتجاعی، ویران کردن سرپناه مردمان عادی و غیر نظامی و قتل عام آن‌هاست.

در این درگیری‌ها تعدادی نیز در کشورهای خاورمیانه که پایگاه‌های آمریکا مستقر است، کشته شده‌اند:

نیویورک تایمز می‌نویسد: «کشورهای خلیج که به جنگ کشانده شده‌اند به محدودیت تامین امنیت خود توسط آمریکا پی بردند.»

این جنگ اعتماد کشورهای خاورمیانه‌ای به آمریکا را به شدت متزلزل کرده است.

مردم کشورهای که آمریکا در آن‌ها پایگاه نظامی دارد، نه تنها امنیت بیشتری احساس نمی‌کنند بلکه خود را در خطر بیشتری می‌بینند. از این نقطه نظر است که مریم الدوساری سخنگوی مخالفین دولت سعودی می‌گوید: «پایگاه‌های نظامی آمریکا در عربستان باید تعطیل شوند. موجودیت آنها حفاظت از اسرائیل است در حالی که مردم غیرنظامی را به خطر می‌اندازد.» این را می‌توان موضع اغلب مردم کشورهای خاورمیانه دانست. همه آن‌ها اکنون خواهان برچیده شدن پایگاه‌های نظامی آمریکا هستند.

روند جنگ در روبنا نیز علاوه بر هزینه جانی، هزینه اقتصادی سنگینی دارد.

هر پهباد جنگی ایران حدود ۲۰ هزار دلار قیمت دارد قیمت هر موشک آمریکایی و یا اسرائیلی که این پهباد را رهگیری می‌کند ۴ میلیون دلار می‌باشد. ایران تا هفت روز اول جنگ حدود ۲۰۰۰ پهباد به هدف‌های مورد نظر گسیل کرده و ۸۰۰ موشک آن‌ها را رهگیری کرده‌اند. به همین جهت خبرنگار امنیت و دفاعی فایننشال تایمز آقای کلور می‌گوید: «هزینه این جنگ برای آمریکا و متحدان خلیجی‌اش طاقت‌فرسا شده است» (بی بی سی فارسی). به عبارت دیگر آمریکا در هفته اول جنگ بیش از ۱۱ میلیارد دلار هزینه کرده است. این هزینه‌ها فشار دائم‌التزایدی را به اقتصاد ورشکسته آمریکا و اقتصاد بحران زده اسرائیل وارد می‌کند.

ایران کشور خنثی‌ای نیست. در مثلث چین - روسیه - ایران قرار دارد.

چین نزدیک به ۷۰۰ میلیارد دلار و روسیه بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار در ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند. در عین حال ۳۵ درصد نفت تولید شده ایران به چین صادر می‌شود. لذا چین با شدت نگران نتایج این جنگ است.

روسیه در جنگ اوکراین به تولیدات تسلیحاتی ایران نیاز دارد و منابع گازی در شمال ایران نیز بر مبنای قرارداد در اختیار روسیه است. لذا آمریکا و اسرائیل در تهاجم نظامی‌شان به ایران مایل به سرنگونی رژیم از بیرون نیستند زیرا در آن صورت مستقیماً با دولت‌های چین و روسیه روبه‌رو می‌شوند. به همین جهت

ترامپ حملات کوتاه مدت انجام می‌دهد و خود را کنار می‌کشد.

بر سر حمله به ایران، قطب بندی در پارلمان و جامعه آمریکا هر روز شدیدتر می‌شود. در پارلمان آمریکا، دمکرات‌ها توانسته‌اند حتی با تعدادی از جمهوری‌خواهان علیه ترامپ متحد شوند. اختلافات بر سر؛ چرا جنگ، جنگ طولانی یا کوتاه مدت، قوانین آمریکا در مورد جنگ و کارهای شخصی و آنارشیستی ترامپ و غیره هر روز شدیدتر می‌شود.

مشاور ضد تروریستی آمریکا (جو کنت) که در جریان حمله آمریکا به ایران استعفا داده است، می‌گوید: «اسرائیل با به راه انداختن تبلیغات عظیم ما را به این جنگ کشانده و این به ضرر آمریکاست.»

اکثریت قاطع مردم آمریکا ضد جنگ هستند و در این روزها به صورت میلیونی خیابان‌ها را فتح کرده‌اند.

در اروپا نیز بر سر مسأله جنگ آمریکا-اسرائیل با ایران شکاف ایجاد شده است. روزنامه راست‌گرای انگلیسی تلگراف نوشت: «جنگ با ایران در اروپا شکاف انداخته و اتحادیه آتلانتیک را متلاشی کرده است.»

در عین حال اروپا که در اوائل به جنگ روی موافق نشان می‌داد، کم کم برخی کشورها از آن فاصله گرفتند. موضع عمومی اروپا اکنون: تفاهم، حل دیپلماتیک مسأله، رعایت حقوق بین‌المللی و تخفیف جنگ است. اروپا این مواضع را نه به خاطر زندگی مردمان درگیر جنگ بلکه به خاطر جلوگیری از نفوذ جنگ در اروپا طرح می‌کند. در واقع آن‌ها از فشار بر ایران پشتیبانی می‌کنند ولی خواهان جنگ و طولانی شدن آن نیستند. مرتس، صدر اعظم آلمان می‌گوید: «جنگ اگر نقشه پایان نداشته باشد، خطرناک است.»

پس از شکست مذاکرات صلح در اسلام‌آباد، ترامپ دستور محاصره تنگه هرمز را داد و ایران تهدید کرده است که آمریکا با این عمل درس دیگری از ایران خواهد گرفت. تنش‌ها افزون گردیده‌اند.

این جنگ یک نتیجه بیشتر ندارد: یا آمریکا در اعمال سیاست‌اش در ایران موفق می‌شود. در آن صورت پای آمریکا در

خاورمیانه محکم‌تر می‌گردد و در تقابل با چین در موضع بهتری قرار می‌گیرد و یا سیاست آمریکا شکست می‌خورد و رژیم ایران همچنان بر جا می‌ماند و موضع ضد اسرائیلی - آمریکایی خود را حفظ می‌کند و روی تحقیقات هسته‌ای هم کوتاه نمی‌آید. در آن صورت نفوذ اندکی هم که برای آمریکا در خاورمیانه مانده از دست‌اش می‌رود و چین به حاکمیت بیشتری بر کشورهای خاورمیانه‌ای دست می‌یابد.

جنگ آمریکا-اسرائیل با ایران و تاثیر داخلی آن

تلاش برای تغییر رژیم حاکم است. ولی در هر صورت آن‌ها نه فقط خواهان درهم کوبیدن ساختاری نیستند بلکه حفظ کامل دولت سرمایه‌داری در هر کشور و سرکوب دشمنان آن را پی می‌گیرند.

آمریکا - اسرائیل با هدف تغییر مهره به ایران حمله کردند. آمریکا در سال‌های اخیر تلاش کرد ایران را از راه دیپلماتیک به کمپ خود بکشاند، بر تأسیسات و تحقیقات هسته‌ای آن کنترل کامل برقرار کند ولی موفق نشد. لذا راه نظامی را برگزید. به همین دلیل اسرائیل هدفمندانه،



۱۸ سیاستمدار ارشد منجمله خامنه‌ای و تعداد اندکی سیاستمداران درجه دوم را به قتل رساند. در عین حال برای ایجاد بحران‌های گسترده اجتماعی و ناراضی‌تری بیشتر مردم از رژیم بسیاری از زیرساخت‌های کشور را نیز هدف گرفتند. جنگ اخیر آمریکا-اسرائیل علیه ایران در واقع جنگ علیه مردمان زحمتکش و نیروهای مولده این کشور است. تا امروز تعداد کشته شدگان به ۳۶۳۶ نفر ثبت رسمی شده است که در بین آن‌ها ۱۷۰۱ غیر نظامی و ۲۵۴ کودک دیده می‌شود، سخنگوی رژیم می‌گوید در همان ۵ روز

اول «۳۶ هزار و ۴۶۹ واحد مسکونی و ۶ هزار و ۱۷۹ واحد تجاری» تخریب شده است. در واقع این جنگ مردم را هدف گرفته است. زخمی‌های اسرائیلی ۷۱۸۳ نفر برآورد شده ولی تعداد کشته شدگان شدیداً سانسور گردیده است.

اقتصاد ایران امروزه در کنترل و زیر سلطه مخرب بورژوازی مدرن تجاری ایران (کنسرن‌های صادرات - واردات) است.

این بورژوازی در عین حال که عامل تخریب و ویرانی صنایع داخلی منجمه صنایع داروسازی‌ست، در عین حال عاشق افزایش نیازهای مردم به کالاهای وارداتی‌ست. این بورژوازی تنها نیروئی است که از جنگ آمریکا-اسرائیل علیه ایران میلیاردها دلار سود می‌برد و عصاره مالی و جانی مردم را می‌مکد. این بورژوازی عاشق تهاجم خارجی و جنگ است. بر سودهای ناشی از واردات باید مبلغ واردات نفتی را نیز که در دسترس نیست محاسبه نمود. این بورژوازی قادر است تحریم‌ها را دور بزند. حتی از آمریکا کالاهای تحریم شده را وارد ایران کند.

اغلب صاحبان این کنسرن‌های عظیم صادرات - وارداتی، مسئولین سپاه پاسداران و سیاستمداران ارشد رژیم هستند. لذا در ایران به لحاظ طبقاتی، قشری از بورژوازی حاکم خواهان جنگ و نابودی تولیدات داخلی‌ست. این قشر است که مرتب به تنش‌های داخلی و بین‌المللی برای درگیری‌های منطقه‌ای دامن می‌زند.

کشورهای امپریالیستی و برخی نیروهای سرسپرده آن‌ها مثل سلطنت طلبان و مجاهدین از تخریب تأسیسات هسته‌ای ایران از خوشحالی به رقص در می‌آیند. این خائنین فراموش می‌کنند و یا می‌خواهند فراموش کنند که این تأسیسات با استثمار و زحمت هزاران زحمتکش و متخصص ایرانی برپا گردیده است. این‌ها ثروت‌های ملی ما هستند. که با ویرانی نظام سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم باید در اختیار پرولتاریا و دولت آن قرار گیرد. البته این نیروهای خارجی و داخلی که طرفدار «اقتدار ایران بزرگ» نیز هستند، از قتل عام مردم توسط آمریکا-اسرائیل به رقص در می‌آیند و جشن می‌گیرند و پای

می‌کوبند.

به طور کلی در هر جنگ طولانی مدتی، در روزهای نخست صنایع با رکود شدید مواجه می‌شود و بعد با تمام ظرفیت برای تأمین نیازهای جبهه شروع به تولید می‌کند. این یعنی شکوفائی صنعت در هنگام جنگ ولی با پایان جنگ همین صنایع با سقوط آزاد ورشکست می‌شوند زیرا تولیدات آن‌ها در جبهه‌ها ارزش اضافه تولید نکرده بلکه نابود شده است: پارچه به صورت لباس مندرس می‌گردد، مواد غذایی بدون پرداخت پول مصرف می‌شود و تولیدات نظامی به صورت آهن پاره در میادین

سال	واردات ایران (میلیارد دلار)
۱۳۹۹	۳۹,۰۰
۱۴۰۰	۵۲,۰۰
۱۴۰۱	۵۹,۷۰
۱۴۰۲	۶۶,۲۰
۱۴۰۳	۷۲,۴۰
۱۴۰۴	۱۳,۰۰ (فقط بهار ۱۴۰۴)

جنگ می‌مانند.

در جنگ ۱۲ روزه و کوتاه مدت اسرائیل و ایران، صنایع به طور شوک آوری دچار رکود شد، به طوری که در خرداد ۱۴۰۴ صنایع به رکود ۴۲,۱ درصدی رسید. این رکود در دی ماه ۴۳ درصد گزارش شده و جنگ آمریکا-اسرائیل و ایران در اسفند ۱۴۰۴ نیز این رکود را افزایش داده است. (آمار هوش مصنوعی) این به لحاظ اقتصادی به معنی ویرانی فزاینده امنیت ملی‌ست. از عواقب مخرب و ویران ساز این رکود:

۱- فرار پول و سرمایه از ایران است.

۲- رشد بیکاری، افزایش تورم ۹۰ درصدی پیش از جنگ به ۱۱۴ درصد، برای مثال یک شانه تخم مرغ ۲۸۰ هزار تومانی پیش از جنگ به ۳۴۰ هزار تومان و مرغ کیلویی ۱۹۵ هزار تومانی به ۲۳۰ هزار تومان و قیمت دارو ۱۷۰ درصد افزایش یافته است که نتیجه این گرانی سرسام آور، رشد فقر، بی‌خانمانی، اعتیاد، گسترش باندهای سازنده و پخش کنند مواد مخدر، گسترش تن فروشی و باندهای جنایت کار در این زمینه است.

۳- قطع اینترنت که باعث از کار افتادگی کسب و کار در این فضا گشته و باعث گردیده است که «در هفته‌های اخیر تقاضای نیروی کار در شرکت‌های کوچک تا ۷۴ درصد کاهش» یابد. (روزنامه شرق)

۴- روند رو به افزایش اعتراضات، اعتصابات و درگیری‌ها و قتل عام خیابانی توسط رژیم، افزایش زندانیان و اعدام‌ها با بهانه اعدام جاسوسان خارجی و حفظ امنیت داخلی. از آغاز این جنگ نیروهای نظامی به طور گسترده‌ای در شهرهای مختلف حضور یافته و جو امنیتی و حکومت نظامی شدیدی برقرار کرده‌اند.

بر مبنای گزارش حقوق بشر ایران، در ژانویه و فوریه ۲۰۲۶ یعنی تا روز اول آغاز جنگ ۱۴۱ نفر در ایران اعدام شده‌اند. در روند جنگ نیز تعداد زیادی دستگیر و اعدام گشتند. رژیم ایران عصبیت خود را بر زندانیان سیاسی و غیر سیاسی وارد می‌کند و آن‌ها را به طور علنی و مخفی به قتل می‌رساند. در عین حال در شرایط جنگی هر نقطه‌ای می‌تواند هدف حمله قرار گیرد، زندانبانان از محل زندان فرار می‌کنند و زندانیان را گرسنه، تشنه و بیمار به حال خود رها می‌کنند. هیچ مرجعی نیز مسئولیت جان این زندانیان را عهده‌دار نمی‌شود.

همان طور که در گذشته خمینی گفت جنگ برای رژیم ایران نعمت است. برای این رژیم تخریب ساختمان‌ها و مؤسسات دولتی و علمی و قتل عام مردم توسط بمباران از خارج هیچ اهمیتی ندارد. آنچه برایش مهم است ماندگاری این قشر از بورژوازی در حاکمیت است. این ماندگاری از یک جانب با مظلوم نمائی بین‌المللی و فرسایش اقتصادی دولت و یا دولت‌های مهاجم یعنی طولانی کردن جنگ و از جانب دیگر با قتل مخالفان سیاسی داخلی با بهانه حفاظت از امنیت کشور، تضمین می‌شود.

مردم ایران از دو جانب زیر فشار قرار دارند: از یک جانب تهاجم نظامی خارجی و از جانب دیگر رژیم ایران به عنوان دشمن شماره یک داخلی. دولت‌های مهاجم یعنی آمریکا و اسرائیل با رژیم ایران دارای تعلقات طبقاتی بسیار استواری هستند. در ۱۹ فروردین ۱۴۰۵ که آتش‌بس

دو هفته‌ای اعلام شد بسیاری از مردم ایران و جهان خوشحال شدند که دیری نپایند. زیرا حدت جنگ کاهش یافت ولی درگیری‌ها در برخی نقاط همچنان ادامه داشته و دارد. آمریکا، اسرائیل و ایران به مردم جهان دروغ گفتند.

در شرایطی که مردم برای آزادی خود علیه رژیم برخیزند و برای آلترناتیو سوسیالیسم مبارزه کنند، همین رژیم آمریکا و اسرائیل در خدمت ماندگاری رژیم جمهوری اسلامی وارد عمل می‌شوند تا جنبش سوسیالیستی در ایران را نابود کنند. به همین جهت مبارزه علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران جدا از مبارزه علیه دخالت نیروهای امپریالیستی نیست.

نشست جهانی انرژی هسته‌ای

۲۰۲۶ پاریس

بازارانی سلطه در نظام سرمایه‌داری جهانی

نشست جهانی انرژی هسته‌ای در ۱۰ مارس ۲۰۲۶ در پاریس برگزار شد. در این اجلاس جهانی، چین، بلژیک، برزیل، ایتالیا نیز از بیانیه استفاده بیشتر از انرژی هسته‌ای پشتیبانی کردند و بدین ترتیب ۳۸ کشور از ۶۰ کشور شرکت کننده خواهان استفاده بیشتر از انرژی هسته‌ای و استفاده کمتر از انرژی فسیلی شدند.

این ۳۸ کشور عبارتند از: بلژیک - ارمنستان - برزیل - بلغارستان - کرواسی - چین - کانادا - چین - السالوادور - فنلاند - فرانسه - مجارستان - غنا - ژاپن - جامایکا - ایتالیا - کنیا - قزاقستان - کوزوو - ملاوای - کره جنوبی - مغولستان - هلند - مراکش - نیجریه - رومانی - رواندا - لهستان - سنگال - اسلواکی - اسلونی - آفریقای جنوبی - سوئد - ترکیه - آمریکا - اوکراین - امارات متحده عربی - انگلستان.

مهمترین مباحث در این اجلاس عبارت بود از: محافظت از محیط زیست، استقلال انرژی، برق مقرون به صرفه و پائین آوردن تولید اکسید کربن CO2 - رقابت پذیری صنعتی و همکاری بین‌المللی.

ما در زیر سعی میکنیم پرده از عمل کرد واقعی این اجلاس بگیریم و ماهیت انحصار طلبانه و سودجویانه و به شدت رقابت آمیز شرکت کنندگان آن را بر ملا سازیم.

این اجلاس را نمیتوان فقط یک گردهمایی فنی درباره آینده انرژی در نظر گرفت، بلکه باید آن را در چارچوب نظم جهانی انرژی و رابطه آن با ساختار قدرت سرمایه‌داری بررسی کرد. انرژی هسته‌ای از آغاز پیدایش خود تنها یک فناوری نبوده، بلکه نقشی راهبردی در رقابت‌های سیاسی و اقتصادی داشته است. از پروژه‌های نظامی جنگ جهانی دوم تا برنامه "اتم برای صلح" در دهه ۱۹۵۰، این انرژی در خدمت تثبیت برتری قدرت‌های بزرگ و شکل دادن به سلسله مراتب جهانی قرار داشته است. تأسیس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در سال ۱۹۵۷ نیز در همین چارچوب قابل فهم است؛ نهادی که در ظاهر برای استفاده صلح آمیز از انرژی هسته‌ای و جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای شکل گرفت، در عمل به ابزاری در خدمت انحصار هر چه بیشتر این فناوری توسط کشورهای بزرگ صنعتی تبدیل شد.

از دیدگاه مارکسیستی، نقش چنین نهادهایی جدا از مناسبات طبقاتی و قدرت‌های جهانی قابل درک نیست. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ظاهر نهادی جهانی با عضویت گسترده است، اما تقسیم کار واقعی در آن بازتابی از مناسبات قدرت در نظام سرمایه‌داری جهانی است. کشورهای دارای سرمایه و فناوری نقش اصلی را در تعیین استانداردها دارند و مسیر توسعه هسته‌ای دیگر کشورها را شکل می‌دهند. در نتیجه بسیاری از کشورها برای دسترسی به فناوری، سوخت، آموزش و مدیریت نیروگاه‌ها به قدرت‌های بزرگ صنعتی وابسته می‌مانند.

نشست پاریس را باید ادامه همین روند تاریخی دانست. در این اجلاس مفاهیمی مانند امنیت انرژی، کربن‌زدایی، انتقال انرژی و "توسعه پایدار" مطرح شد. این مفاهیم در ظاهر اهداف مشترک جهانی هستند، اما در چارچوب نظم سرمایه‌داری معنای خاصی پیدا می‌کنند. آن‌ها امنیت

انرژی برای همه کشورها را در بوق خود میدمند ولی در عمل امنیت اقتصادهای بزرگ صنعتی و تضمین جریان پایدار انرژی برای انباشت بیشتر سرمایه در این کشورها را در نظر دارند.

از منظر نقد مارکسیستی، این روند بخشی از تلاش سرمایه‌داری برای عبور از بحران است. سرمایه‌داری جهانی در برابر بحران اقلیمی و محدودیت سوخت‌های فسیلی ناچار به تغییر ساختار انرژی است. انرژی هسته‌ای جایگاه ویژه‌ای دارد، زیرا به سرمایه‌گذاری‌های بسیار بزرگ، زیرساخت‌های متمرکز و مدیریت دولتی و شرکتی نیاز دارد. این ویژگی‌ها با منطق تمرکز سرمایه سازگار است. نیروگاه‌های هسته‌ای، زنجیره تأمین پیچیده و چرخه سوخت، همگی نیازمند سرمایه‌های کلان و شرکت‌های بزرگ فراملی هستند و این امر به تقویت سرمایه انحصاری منجر می‌شود. تأکید نشست پاریس بر سرمایه‌گذاری‌های چند میلیاردی در پروژه‌های هسته‌ای نیز نشان‌دهنده همین پیوند میان دولت‌ها و سرمایه بزرگ است. توسعه انرژی هسته‌ای بدون تضمین‌های دولتی، یارانه‌های عمومی و مشارکت بانک‌های بین‌المللی عملاً ممکن نیست. به این ترتیب، هزینه‌های اولیه بر طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان تحمیل می‌شود، اما سودهای بلند مدت در اختیار کنسرن‌های بزرگ بین‌المللی قرار می‌گیرد. این وضعیت نمونه‌ای از اجتماعی شدن هزینه‌ها و خصوصی شدن سودهاست.

کشورهای در حال توسعه در این میان در موقعیت وابسته‌تری قرار می‌گیرند. ورود به حوزه انرژی هسته‌ای برای این کشورها نیازمند قراردادهای بلند مدت، وابستگی فناوری و پذیرش تحمل نظارتی پیچیده است. حتی زمانی که نیروگاه‌ها در این کشورها ساخته می‌شوند، فناوری، سوخت و خدمات نگهداری از خارج تأمین می‌شود. این وضعیت وابستگی ساختاری را بازتولید می‌کند و مانع شکل‌گیری توان صنعتی مستقل می‌شود. فناوری‌های جدید مانند راکتورهای کوچک نیز معمولاً به صورت بسته‌های کامل ارائه می‌شوند و کشور خریدار را به تأمین‌کننده خارجی وابسته نگه می‌دارند.

استخراج اورانیوم بیشتر در کشورهای دارای منابع طبیعی انجام می‌شود، اما غنی‌سازی و تولید سوخت در اختیار تعداد معدودی از کشورهای صنعتی باقی می‌ماند. در نتیجه کشورهای پیرامونی مواد خام را تأمین می‌کنند و کشورهای صنعتی فناوری و ارزش افزوده را در اختیار می‌گیرند. حتی مدیریت پسماندهای هسته‌ای نیز در بسیاری موارد به مسئله‌ای تبدیل می‌شود که هزینه‌های زیست‌محیطی آن بیشتر بر دوش مناطق کم‌قدرت‌تر قرار می‌گیرد.

این روند به لحاظ عملی همان سیاست استعمار کهنیست که در قرن نوزدهم دولت انگلستان بر هند، ایران و بسیاری کشورهای دیگر تحمیل می‌کرد.

نشست پاریس همچنین تلاش کرد انرژی هسته‌ای را به عنوان انرژی پاک معرفی کند. این بازتعریف بخشی از گفتمان «سرمایه‌داری سبز» است که می‌کوشد پروژه‌های بزرگ صنعتی را با زبان محیط زیست مشروع جلوه دهد. در این نگاه، کاهش انتشار کربن محور اصلی است، در حالی که مسائل دیگری مانند استخراج مواد معدنی، مصرف و آلوده کردن آب، خطر پسماندهای هسته‌ای و نفوذ تشعشعات هسته‌ای به اطراف و غیر مسکونی کردن وسیع محیط زیست کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. به این ترتیب، جنجال پاک بودن انرژی هسته‌ای، ابزاری برای پرده پوشی آلودگی دیرپای محیط زیست و حرص و طمع بورژوازی جهت کسب انرژی «ارزان» است.

گروه‌های محیط‌زیستی و منتقد در این نشست در تصمیم‌گیری‌ها تأثیر تعیین‌کننده‌ای نداشتند، در مقابل، شرکت‌های بزرگ، دولت‌های قدرتمند و نهادهای مالی دستور کار اصلی را تعیین کرده بودند. این وضعیت نشان می‌دهد که تصمیم‌گیری درباره آینده انرژی جهان بیشتر در دست قدرت‌های بزرگ اقتصادی و سیاسی متمرکز است و نه در یک روند دموکراتیک و برابر.

در این مرحله تاریخی، بحران انرژی و بحران اقلیمی به فرصت‌هایی برای بازسازی نظم سرمایه تبدیل می‌شوند. انرژی هسته‌ای در این چارچوب تنها یک

فناوری نیست، بلکه ابزاری برای تمرکز سرمایه، بازتولید سلطه و تثبیت تقسیم کار نابرابر جهانی است. در چنین نظمی، هدف اصلی نه رفع نیازهای انسانی و حفاظت از محیط زیست، بلکه تداوم انباشت سرمایه و شکل دادن به توازن جدید قدرت در سطح جهانی است.

مردم غزه و توطئه صلح ترامپ

با ایجاد قحطی مصنوعی شاید کمتر به چشم آید.

اکنون در غزه مردم در قحطی شدید مواد غذایی و دارویی و بی‌سرباهی به سر می‌برند. سازمان جهانی «طبقه بندی یکپارچه امنیت غذایی» می‌گوید «بدترین سناریوی قحطی هم اکنون در نوار غزه در حال وقوع است... شواهد فزاینده‌ای نشان می‌دهد که گرسنگی گسترده، سوءتغذیه و بیماری موجب افزایش مرگ و میرهای مرتبط با گرسنگی شده‌اند.»

پس از دو سال پایداری مردم غزه در زیر کشتار، سوزاندن، بمباران و تخریب سرپناه‌شان توسط ارتش اسرائیل، پس از دو سال اعتراضات مردم جهان علیه این جنایات، پس از دو سال اعتراض دولت‌های خاورمیانه علیه تهاجم اسرائیل به سرزمین غزه، سیاست اسرائیل در بیرون راندن غزه‌ای‌ها از سرزمین‌شان با شکست رو به رو گردید.

آنگاه ترامپ پا به میدان گذاشت و با اندیشه ناسیونال - شوونیستی، سیاست خرید و اشغال غزه و بیرون راندن غزه‌ای‌ها از سرزمین‌شان را در پیش گرفت. این طرح در همان نطفه با شکست رو به رو شد.

فاشیست‌های اسرائیلی و دولت ترامپ مجبور شدند، ماندگاری غزه‌ای‌ها در سرزمین‌شان را بپذیرند. لذا ترامپ در ۹ اکتبر ۲۰۲۵ در شرم‌الشیخ مصر طرح صلح و آتش بس برای غزه را با عنوان «گام‌های اجرائی برای پیشنهاد رئیس‌جمهور ترامپ جهت پایان جامع جنگ غزه» مطرح کرد. فردای آن روز این طرح در کابینه اسرائیل مورد تصویب قرار گرفت، در حالیکه مورد انتقاد بسیاری از سیاستمداران اسرائیلی نیز بود. شورای

امنیت سازمان ملل در ۱۷ نوامبر ۲۰۲۵ این طرح را تصویب کرد.

در این طرح ایجاد یک کمیته از کارشناسان فلسطینی و غیر فلسطینی برای اداره موقت غزه در نظر گرفته شده بود که ریاست آن می‌بایست بر عهده شخص ترامپ باشد. در عین حال استقرار نیروهای بین‌المللی برای حفظ و نظارت بر آتش بس و خلع سلاح حماس در این پیشنهاد گنجانده شده بود. بر مبنای این طرح، اسرائیل نیز می‌بایست از مرکز غزه تا مسافتی دور شود و در خط قرمز بماند.

حماس با این طرح مخالفت کرد و معتقد بود که آمریکا می‌خواهد قیومیت خود و دوستانش را بر غزه تحمیل کند.

مردم غزه نیز با این طرح موافقت نشان ندادند زیرا از این که نیروهای بین‌المللی سازمان ملل در غزه تحت تسلط اسرائیل در آید و یا در دولت موقت در غزه اسرائیل نیز گنجانده شود، هراس داشتند. در عین حال تمام گروه‌های مقاومت فلسطین با طرح خلع سلاح مخالفت نمودند.

روسیه و چین به این طرح رأی ممتنع دادند.

طرح ترامپ با تمام تلاش آمریکا و اسرائیل هنوز نتوانسته در غزه اجرا گردد. دولت موقت هنوز تشکیل نشده است زیرا اختلاف بین اسرائیل و گروه‌های فلسطینی در این مورد شدید است. امنیت مردم توسط نیروهای سازمان ملل نمی‌تواند در مقابل تهاجم فاشیست‌های اسرائیلی تضمین گردد.

اکنون ۶ ماه از تصویب این طرح در شورای امنیت سازمان ملل متحد و کابینه اسرائیل می‌گذرد. آتش بس رسمی برقرار است، برخی منافذ رساندن قدری مواد غذایی به مردم گرسنه غزه باز شده است ولی مردم همچنان بی‌سربانه و گرسنه هستند. در این مدت تعدادی افراد حریص به نام فروشنده مواد غذایی که با دولت اسرائیل رابطه نزدیک دارند، به چپاول چیزهای ناچیز مردم می‌پردازند. خانم قاسم، سخنگوی حماس می‌گوید: «برخی تاجران با اشغالگر [اسرائیلی] ارتباط دارند و تلاش می‌کنند سودهای بیش از حد به دست آورند...»

این در حالی است که ارتش اسرائیل هر روز با نقض آتش بس مردم را گلوله باران

می‌کند. موشک نمی‌پرانند ولی گلوله شلیک می‌کنند. به طوری که به گفته وزارت بهداشت غزه از زمان آتش بس تا کنون ۶۰۳ فلسطینی جان خود را از دست داده‌اند. قدرت‌گیری روز افزون حماس در غزه نشان از شکست کامل سیاست ترامپ و اسرائیل دارد. زیرا طرح آن‌ها در صورتی می‌تواند به اجرا درآید که حماس خلع سلاح شود. رادیو بی بی سی از قول محمد دیاب فعال غزه‌ای می‌نویسد: «نشانه‌های اندکی وجود دارد که حماس در حال آماده شدن برای واگذاری قدرت باشد ... برعکس، هفته گذشته شنیدیم که حماس انتصاب‌های گسترده‌ای در سمت‌های خالی بخش دولتی انجام داده و آن‌ها را در شبکه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های رسمی اعلام کرده است.» در عین حال حماس خود نیروئیست که بر مردم زجر کشیده غزه ستم اعمال می‌کند. حماس برای فعالیت‌های خود محتاج پول است. این پول در گذشته توسط رژیم جمهوری اسلامی تأمین می‌شد. رژیم ایران در آشفتگی و ضعف به سر می‌برد. کمک‌های این رژیم به حماس اگر کاملاً قطع نشده باشد، بسیار اندک است. لذا حماس احتیاجات مالی خود را با اخاذی از مردم غزه تأمین می‌کند.

اسرائیلی‌ها معتقدند که طرح ترامپ را باید بدون در نظر گرفتن حماس و با فشار بر آن به اجرا درآورد. ولی وجود واقعی حماس در غزه و بین مردم، این خواست را منتفی می‌سازد.

امروز در غزه قحطی حاکم است. با وجود باز شدن منافذی برای غذا رسانی ولی همین مقدار نیز به غارت می‌رود و به مردم گرسنه و محتاج غزه چیزی نمی‌رسد. «۹۵ درصد مواد غذایی را باندهای تبهکار که از بی‌قانونی حاکم استفاده می‌کنند، غارت می‌کنند. ... نهادهای امدادرسان هشدار داده‌اند که روزهای آینده برای نجات جان هزاران نفر از گرسنگی حیاتی است. آن‌ها همچنین اعلام کرده‌اند که وقفه عملیات نظامی که اسرائیل اعلام کرده برای ورود کمک‌های بشردوستانه کافی نیست و از این کشور خواسته‌اند همه گذرگاه‌های مرزی را باز کند و مسیرهای جایگزین برای عبور کاروان‌های امدادی فراهم کند.»

بعد فاجعه وقتی خود را آشکار می‌سازد که روشن شود این نقل قول از مدیای بی بی سی است. مدیائی که خود وابسته به کشورهای امپریالیستی اروپاست. اقرار این مدیاها فقط بخشی از فاجعه را نشان می‌دهد و بخش مهم آن را پشت پرده پنهان می‌کند. امروز مردم غزه محتاج کمک معیشتی و سیاسی مردم جهان هستند. نباید حوادث عظیمی که در جهان هر روز رخ می‌دهد - به مانند حمله آمریکا - اسرائیل به ایران - باعث شود که غزه و سرنوشت فاجعه بار مردم آن از نگاه ما دور شود. باید همچنان به مانند گذشته از این مردم رنج دیده و استثمار و استعمار شده دفاع و پشتیبانی کرد.

غزه امروز سنگ محک قدرت زحمتکشان جهان است. تا امروز مبارزه این زحمتکشان سیاست‌های ترامپ و نتانیاهو را در تخلیه غزه از غزه‌ای‌ها با شکست رو به رو کرده است. ولی غزه هنوز در رنج و عذاب گرسنگی و اشغال روبه روست. این نشان می‌دهد که زحمتکشان جهان هنوز متشکل نیستند و واحد عمل نمی‌کنند.

از مبارزات مردم غزه پشتیبانی کنیم.

سیاست‌های سازشکارانه و ستمگرانه حماس را افشا کنیم

علیه سیاست‌های ویرانگر صهیونیست‌های فاشیست اسرائیلی و ترامپ فاشیست در غزه، مبارزه کنیم.

فاشیسم و فاشیسم مدرن

برگرفته از «پرچم سرخ - نشریه MLPD» شماره ۴

ضد فاشیستی قاطعانه‌ای لازم است. به ویژه مفاهیمی مانند «فاشیسم» و «ایدئولوژی نئوفاشیستی» به تعریفی روشن و شفاف نیاز دارد.

منظور از مفاهیم چیست؟

تعریف بورژوازی، مفهوم «فاشیسم» را به یهود ستیزی و نژاد پرستی محدود می‌کند ...

دیکتاتوری آشکارا تروریستی

در پاسخ به این پرسش که فاشیسم چیست، گنورگی دیمیتروف، رئیس کمیترن، در سال ۱۹۳۵ نوشت: «به قدرت رسیدن فاشیسم، جایگزینی یک شکل از حاکمیت طبقاتی بورژوازی، یعنی دموکراسی بورژوازی، با شکلی دیگر است؛ یعنی با

دیکتاتوری آشکارا تروریستی.»^۲

این، گامی است که آگاهانه از سوی «ارتجاعی‌ترین، شونویستی‌ترین و امپریالیستی‌ترین عناصر سرمایه‌مالی»^۳ برداشته می‌شود.

طبیعتاً به سختی کسی می‌تواند به چنین چیزی دل ببندد؛ به ویژه این که شعار «۱۹۳۳ دیگر هرگز» به طور گسترده جا افتاده است.

پس برای ریشه‌دار کردن این تفسیر از فاشیسم، فاشیسم باید توسط ایدئولوژی دیگری دستکاری شود. در این باره، اشتفان انگل، مسئول سابق حزب مارکسیست لنینیست آلمان MLPD، چنین می‌گوید: «حزب نازی (NSDAP) برای نفوذ در میان توده‌ها، یک ایدئولوژی به غایت نژاد پرستانه، سوسیال فاشیستی و ضد کمونیستی را بسط داده بود. آن‌ها برای آهنگ ترانه‌های شناخته شده کارگری، متن‌های تازه ساخته بودند، اشکال سازمانی جنبش کارگری را کپی می‌کردند و مفاهیم سوسیالیسم را تحریف مینمودند و به آن‌ها محتوایی قوم‌گرایانه، نژادپرستانه، ضد کمونیستی - یعنی محتوای فاشیستی - میدادند.

فاشیسم برای استتار ماهیت واقعی خود، از عبارات و شعارهای ضد سرمایه‌داری که فقط برای فریب توده‌ها در نظر گرفته شده بود، استفاده می‌کرد»^۴

عوام فریبی منطبق با روح زمانه

امروز «فاشیست‌های مدرن» به گونه‌ای متفاوت از فاشیست‌های هیتلری گذشته ظاهر می‌شوند. آن‌ها عوام‌فریبی خود را با روح زمانه تطبیق داده‌اند. AfD خود را «اجتماعی»، «حزب ضد جنگ» یا «مدافع آزادی» جلوه می‌دهد و می‌کوشند از نارضایتی توده‌ها سوء استفاده کنند.

هرگز نباید تأثیر چنین عوام‌فریبی فاشیستی را دست‌کم گرفت.

تحولات کنونی و شتابان در ایالات متحده نمونه‌ای است هشداردهنده، که این نیروها

دیر یا زود به ابزارهای آشکارا فاشیستی و جنگ طلبانه متوسل می‌شوند.

منابع:

- ۱- مجمعی برای علم و فرهنگ انتقادی و پیشرو در خدمت توده وسیع مردم و انسان‌های زحمتکش
- ۲- گئورگی دیمیتروف، هفتمین کنگره جهانی، نوشته‌های برگزیده، جلد ۲، ص. ۵۲۷
- ۳- همان، ص. ۵۲۵
- ۴- اشفان انگل، بحران ایدئولوژی بورژوایی و ضد کمونیسم، بخش نخست از مجموعه بحران ایدئولوژی بورژوایی و آموزش درباره شیوه تفکر، ص. ۱۶۱

تروتسکیسم ضد انقلاب در حفا

4

مؤلف: جی. آلجین
مترجم: آمادور نویدی

موضعی باز و خشونت آمیز در پیش گرفت. او می‌خواست که اتحادیه‌ها، نه سازمان‌هایی که نماینده کارگران در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، و در صنایع باشند، بلکه واحدهای اداری ضمیمه به دولت باشند و فعالیت‌های دولتی را انجام دهند. تروتسکی در مخالفت با لنین، در آن زمانی که وحدت، مسئله مرگ و زندگی بود، جناح کوچکی سازماندهی کرد که تهدید به اخلاف در فعالیت‌های حزب کمونیست کرد. لنین این جناح‌گرایی او را عملی مخرب خواند و گفت:

«حتی اگر این وظایف و روش‌های جدید» ذکر شده توسط تروتسکی درست مانند واقعیت بسیار درست باشند، اما آن‌ها تماماً به غلط اشاره شده‌اند... تروتسکی با چنین رویکردی به تنهایی باعث آسیب به خودش، به حزب، به جنبش اتحادیه‌ها، به آموزش میلیون‌ها عضو اتحادیه‌های کارگری، و به جمهوری می‌شود.» (و.آی. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۶، نسخه روسی، ص. ۱۱۶).

تروتسکی شکست خورده بود. و چنان چه

«طرح» او موفق شده بود، کل نظام شوروی را نابود می‌کرد.

تروتسکی در سال ۱۹۲۳، دوباره مخالفتش را با حزب بلشویک از سرگرفت. اما این بار دیگر یک مشکل تنها نبود. کل حزب کمونیست، ساختار آن، فعالیتش، کل خط مشی آن بود که او را آزرده می‌کرد. در ابتدا او در میان رهبران برجسته تنها بود. در سال ۱۹۲۶، او به زینوویف و کامنف ملحق شده بود، کسانی که در ماه نوامبر ۱۹۱۷، خودشان را مخالف قیام و تسخیر قدرت توسط حزب بلشویک متمایز کرده بودند و توسط لنین به عنوان «اعتصاب شکنان» برچسب خورده بودند. آن‌ها در بسیاری جهات عقایدی متفاوت از تروتسکی داشتند، اما آن‌ها رهبریت و اساس مخالفت او را پذیرفته بودند.

افسانه‌ای شایع است تا تأثیر گذار بشود که به تروتسکی و همکارانش «شانس داده نشده» تا دیدگاه‌های خودشان را به مقامات و صفوف حزب ارائه دهند. در واقع، بحث بین اپوزیسیون و رهبری حزب از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۷ ادامه داشت. در جلسات متعدد اعضای کمیته مرکزی، در ملاقات‌های بی‌شمار اعضای پائین حزب، برنامه اپوزیسیون مورد قبول واقع نگشت. شمار زیادی کتاب، صدها جزوه که با این مشکلات برخورد می‌کرد منتشر و بطور گسترده توزیع شد. اپوزیسیون استماع دادرسی دریافت کرد، حتی تا نقطه‌ای که صبر و شکیبایی اعضای حزب را از پای درآورد.

هنگامی که بحث بر روی این رهبران با گروه همکارانشان کاملاً بی اعتبار شد، توسط توده‌های حزبی و پرولتاریا مورد نفرت قرار گرفتند و بعنوان توطئه‌گران افساء شدند.

ما کاملاً از شدت جاذبه چنین اتهامی آگاه هستیم. اما شما چه روش دیگری جهت فعالیت‌های اعضای بظاهر مسئول حزب در پیش می‌گیرید که با مخالفت اکثریت قریب به اتفاق میزان عضویت و تقاضاهایشان جهت اطاعت آن‌ها روبرو شده است، ولی آن‌ها با سازماندهی یک دسته کوچک در درون حزب، با گروه انضباطی و مراکز انضباطی، ایجاد یک اتحاد با عناصر خرده بورژوازی

غیرحزبی جهت انجام طرح‌های ضد حزبی، شروع به چاپ ادبیات پنهانی علیه رهبری حزب و پخش آن در میان توده‌ها کرده و در نتیجه گام‌های ابتدایی را برداشته اند که بسوی اخلاف و شکستن ستون فقرات انقلاب، حزب کمونیست است؟

اینست دقیقاً همان چیزی که تروتسکی و زینوویف در سال ۱۹۲۷ انجام دادند. حزب مجبور شد که این گروه را اخراج کند. برخی از آن‌ها بعداً به خطای خود اعتراف کردند، همان‌گونه که حتی قبل از سال ۱۹۲۷ انجام دادند، ولی تنها برای این که فعالیت‌های مخرب خود را از سر گیرند. تروتسکی بخطای خود اعتراف نکرد. به او دستور داده شد که پایتخت را ترک کند و به شهر آلمان- آتا در آسیای مرکزی منتقل شد. بعدها از کشور اخراج شد. از آن زمان ببعد تروتسکی آذوقه رسان بورژوازی جهان شد و مهمات علیه شوروی فراهم می‌کرد. باروت تروتسکی مرطوب، و صدای غرش توپ او در واقع بدون آسیب بود. اما بورژوازی وانمود می‌کرد که او را بعنوان یک منبع واقعی اطلاعات اصیل می‌بینند. تروتسکی فعالیت ضد انقلابی خودش را بر مبنای امتیازی بکار گرفت که او رهبر انقلاب بوده است. او بدون تعجب و تشویش در نوشته‌های بی‌شمارش معتقد بود که این او بود نه لنین که انقلاب را رهبری کرد.

بطور خلاصه، زندگی حرفه‌ای این مرد چنین است. آیا او یک بلشویک بود؟ در یک دوره سی و سه ساله تروتسکی تنها برای شش سال با بلشویک‌ها در ارتباط بود. حتی در طول آن زمان هم او تعداد زیادی اختلافات خشونت آمیز با آن‌ها داشت. در واقع، به سختی یک سیاست لنینی وجود داشت که او از صمیم قلب با آن موافقت داشته باشد. تروتسکی هرگز بخشی جدایی‌ناپذیر از تشکیلات بلشویکی نشد. بنظر می‌رسید که او عضوی بیگانه در درون ارگانیک حزب بلشویک بود، حتی زمانی که او عضو دفتر سیاسی آن بود.

بلشویک‌ها نیاز ندارند که گذشته غیربلشویکی مردی را ذکر کنند که صادقانه و خالصانه خودش را با حزبشان ادغام کرده باشد. اگر ما گذشته تروتسکی

را ذکر می‌کنیم به این دلیل است که همان‌گونه که بزودی روشن‌تر خواهیم دید، این هرگز گذشته او نشد. این هنوز (زمان) حال اوست.

او اکنون همان‌گونه که بیست سال پیش مخالف حزب بلشویک تحت رهبری لنین بود، اکنون بطور خشنونت آمیزی مخالف حزب بلشویک تحت رهبری استالین است؛ او به استالین تهمت می‌زند درست به همان‌گونه و به همان دلایل که به لنین تهمت می‌زد.

«چگونه این اتفاق می‌تواند حادث شود [استالین می‌گوید] که تروتسکی، چنین بار مسئولیت ناخوشایندی را [از نفرت نسبت به بلشویک‌ها] بر پشت خود حمل می‌کند، ولی با این وجود در صفوف بلشویک‌ها در طول جنبش اکتبر پیدایش شد؟ تروتسکی بار خود را گنجه‌اش پنهان کرد. اما در «عملیات» هیچ همکاری جدی با تروتسکی امکان پذیر نبود....

ثابت شد که نمی‌توانست هیچ کار دیگری بکند بغیر از آن که بارش را در گنجه‌اش پنهان سازد و از بلشویک‌ها اطاعت کند، کسی که هیچ گروه کم و بیش جدی به عنوان سازمان سیاسی پشت سر خود نداشت، و مردی که فاقد ارتش خودست به نزد بلشویک‌ها آمد؟ البته که او

نمی‌توانست. آن را پنهان سازد واقعیت این است که بار قدیمی تروتسکیسم، که در روزهای جنبش اکتبر در گنجه پنهان شد، اکنون یکبار دیگر در روشنایی روز به امید پیدا کردن بازاری برای آن حمل می‌شود.» (جوزف استالین، انقلاب اکتبر، ص. ۹۰-۸۹).

زمانی که تروتسکی «بار ناخوشایند» خودش را در گنجه خود پنهان کرد، او سازمانی یک نفره بود. زمانی که او دوباره بار خود را بیرون آورد، معتقد بود که ارتش عظیمی در پشت سر دارد. او اشتباه کرده بود. مقامات عضو و صفوف حزب کمونیست و هر کارگر صادق در اتحاد جماهیر شوروی از دنباله روی با این مرد با بار ناخوشایند خودداری کرد. او اکنون کاملاً با عدم موفقیت سعی می‌کند که چنین ارتشی را در مقیاس جهانی تشکیل دهد.

تمام پویه انسان به سوی آزادی است

چنان که ابر گره خورده با گریستنش
چنان که گل، همه عمرش مسخر شادی
است

چنان که هستی آتش اسیر سوختن است
تمام پویه ی انسان به سوی آزادی است
شهر خاموش من! آن روح بهارانت کو؟
شور و شیدایی انبوه هزارانت کو؟
می خزد در رگ هر برگ تو خوناب
خران
نکته

صبحدم و بوی بهارانت کو؟
کوی و بازار تو میدان سپاه دشمن
شیهه ی اسب و هیاهوی سوارانت کو؟
زیر سر نیزه ی تاتار چه حالی داری؟
دل پولادوش شیر شکارانت کو؟

سوت و کور است شب و میکده ها
خاموش اند
نعره و عریده ی باده گسارانت کو؟

چهره ها در هم و دل ها همه بیگانه ز هم
روز پیوند و صفای دل یارانت کو؟

آسمانت، همه جا، سقف یکی زندان است
روشنای سحر این شب تارانت کو؟
اثر شفییی کدکنی



پرولتاریای جهان متحد شوید!

کارگران، زحمتکشان و آزادیخواهان مترقی متحد شوید!

در سمت پیوند با طبقه کارگر بکوشیم!

حزب کمونیست راستین ایران را به وجود آوریم!

تروتسکیسم را از صفوف خود طرد کنیم!

به پیش در سمت ایجاد شوراهای کارگران و تهیدستان!

پیروز باد دیکتاتوری پرولتاریا

پیروز باد دولت شورائی کارگران و تهیدستان